

تحلیل ادريس هاني از تفكر العروى

ادريس هانى: از دیدگاه العروى دو نگاه نسبت به میراث و سنت اسلامی در میان متفکران جهان عرب وجود دارد. یک دسته کسانی هستند که به انقطاع کامل با تراث و سنت دینی حکم می‌دهند. در مقابل عده‌ای با رد این دیدگاه، معتقدند بخش‌هایی از سنت فکری و میراث عربی اسلامی، قابل استفاده و برای برو نرفت از وضعیت موجود لازم است. وی العبد العروى را نمادی بزرگ دیدگاه اول و قائل به انقطاع کامل از میراث می‌داند.



فكر العروى
محمّد ادریس هانی

«الجامع لشرحی التجريد» جدیدترین اثر خسروپناه

این اثر در بردارنده تصحیح، تحقیق، تطبیق و توضیح واژگان دشوار و مقابله با نسخ و متن درسی در کلام اسلامی است و شامل مقدمه‌ای عالمانه در مورد علم کلام و حیات علمی خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلّی و فاضل قوشجی است و پس از آن در فصولی به وجود خداوند تعالی، صفات خداوند، افعال خداوند، نبوت، امامت، معاد و ... می‌پردازد.



در نسبت فیلسوف معاصر با آرای سابقش داوری علیه داوری؟



محمدحسین راحمی
روزنامه‌نگار

«عذرخواهم»؛ این عبارتی بود که سال‌ها پیش رضا داوری اردکانی، فیلسوف معاصر، در نشست نقد و بررسی کتاب «علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه» عنوان کرد. «می‌گویند گفتی مدرنیته به بن‌بست رسیده است. اگر گفتم عذرخواهی می‌کنم. حرف سیاست زده‌ام. البته منظور من این بوده که هرچیزی پایانی دارد نه اینکه این نظر شود ابزار سیاست و شعار بدهیم. دیگر از شعار دادن پرهیز می‌کنم.» رضا داوری اردکانی آنقدر در مدت اخیر درمورد ناگزیری از توسعه صحبت کرده است که دیگر خبرگزاری «فارس» در مصاحبه‌ای که به تازگی با او انجام داده است سؤال اول خود را به چندین فرسخ قبل‌تر برده و از داوری پرسیده است: «آیا اساساً به امکان طرح‌ریزی نظامی خارج از تمدن غرب معتقدید؟» سؤالی که چند ماه قبل در مصاحبه با ماهنامه خردنامه هم از داوری پرسیده شده بود که «آیا امکان در انداختن طرحی نو در آینده را خواهیم داشت؟» سؤال بعدی خردنامه این بود که «چرا نسبت به جایگزینی برای توسعه مایوسانه سخن می‌گویید؟» (خردنامه شماره ۱۷۵)

شاید ۳۰ سال پیش هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد که روزی پرسش اصلی از رضا داوری اردکانی درباره امکان یا امتناع در انداختن طرحی نو در عالم باشد و او در جواب به رحمت و هدایت الهی حواله کند (همان). البته او خودش منکر عدول از مواضع سابقش است و می‌گوید: «من از فکر سابق عدول نکرده‌ام ولی چه کنیم که توسعه اکنون یک ضرورت است و ما نمی‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم. ماناگزیریم راه توسعه را طی کنیم.» (خبرگزاری مهر ۱۷ بهمن ۹۵) و البته در ادامه همان گفت‌وگو اضافه می‌کند: «به قول سهراب سپهری (مثل یک ابر دلم می‌گیرد» وقتی می‌بینم عمر در نقد غرب تأمل کرده و بتم زده‌ام و اکنون می‌گویم ظاهراً راهی جز راه توسعه پیدا نیست.» (همان)



در هر صورت من درخصوص آمریکا

حرفی نکرده‌ام که حاکی از سیر انداختن

در برابر آن باشد اما اگر حرف‌های

چهل، پنجاه سال پیش درباره غرب و

مدرنیته را تکرار نمی‌کنم از آن‌روست

که آن حرف‌ها سیاسی نبود که آنها را

به صورت شعار تکرار کنم. اکنون هم

از آنها رو نگردانده‌ام و تازه به فرض

اینکه نظرم درباره تجدد و غرب متجدد

تغییر می‌کرد، این تغییر سیر انداختن

در برابر آمریکا معنی نمی‌داد

رضاداوری اردکانی، فیلسوف معاصر و ازجمله کسانی است که از سال‌های منتهی به انقلاب تعلق خاطر فراوانی به گفتمان «غرب‌زدگی» سید احمد فردید داشت و روزگاری منتقدسرسخت تمدن غربی و لوازش بود و همواره از توسعه با مذمت یاد می‌کرد و در پی در اندازی طرحی نو و عالمی دیگر بود. به نظر می‌رسد او در سال‌های اخیر به نوعی درمبانی خود تجدیدنظر کرده است. رئیس فرهنگستان علوم در مصاحبه با «فارس» در مورد گذشت از جهان غربی و سامان نظمی دیگر تصریح می‌کند که از دیدگاه سابق خود فاصله گرفته است: «من هم گذشت از تاریخ غربی و بنای نظمی دیگر را ممکن می‌دانم و در جوانی آن را نزدیک و بسیار نزدیک می‌دانسته‌ام اما اکنون بیشتر به شرایط این امکان می‌اندیشم.»

او در بخش دیگری درمورد اشتباه خود می‌گوید: «در فلسفه به سویی رفتم که نقادان مدرنیته آنجا بودند. در ابتدا قریب لفظ پایان خوردم و توجه نکردم که پایان تاریخ مثل پایان زندگی یک شخص نیست و چه بسا که پایان یک دوره تاریخی یا دوران پایانی یک تاریخ قرن‌ها طول بکشد.»

غرب‌زدگی فردیدی سال‌ها به‌عنوان دال اصلی گفتمان شاگردان او ازجمله داوری شناخته می‌شد اما داوری اردکانی به صراحت در این مصاحبه عنوان می‌کند که توجه به ذات توسعه‌نیافتگی جای غرب‌زدگی را در فکر او گرفته است. شاید همین تغییر اصلی در گفتمان او باعث شده است تا دال‌هایی طرد و دال‌های دیگری جذب شوند و در نتیجه همه از تغییر نظرات اسناد و حتی عدول او از نظرات سابقش سخن بگویند.

داوری در توضیح چیهستی توسعه‌نیافتگی می‌گوید: «توسعه‌نیافتگی رشد کم و اندک نیست بلکه ناتوانی از فهم جهان ساخته بشری و سستی در پی‌مودن راه توسعه در عین بستگی صوری و سطحی به آن است. آن را باوضع پیش از تجدد هم نباید اشتباه کرد. گذشتگان ما تا زمان مشروطه توسعه‌نیافته نبودند زیرا در تاریخ آنها توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی جایی و معیایی نداشت. او در ادامه توسعه‌نیافتگی را محسوب به جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌داند بلکه آن را یک حادثه مهم و عام تاریخی عنوان می‌کند. توسعه‌نیافتگی در منظر



راهکار وحدت حوزه و دانشگاه

محمد محمدرضایی: وحدت حوزه و دانشگاه می‌تواند از طریق اسلامی شدن دانشگاه‌ها و به‌روز شدن حوزه‌های علمیه رخ دهد. جدایی حوزه و دانشگاه توطئه استکباری است که دانشگاه‌ها را بر پایه غیردینی بنا گذاشتند و دین را از دانشگاه حذف کردند. ما اگر بتوانیم دیدگاه مناسبی درباره رابطه علم و دین مطرح کنیم، می‌تواند الگویی باشد برای اینکه حوزه و دانشگاه کارهای متفاوتی انجام دهند.



برگزاری درس گفتار «رویکردشناسی فقه حکومتی»

درس گفتار «رویکردشناسی فقه حکومتی» دی‌ماه سال‌جاری توسط موسسه آفاق حکمت برگزار می‌شود. هدف از این دوره علمی، آشنایی طلاب و دانش‌پژوهان محترم با رویکردهای مختلف در باب فقه حکومتی است. حضرات آیات و حجج‌اسلام مومنین، اعرافی، اراکی، کعبی، علیدوست، رشاد، میرباقری، هادوی، واعظی، مبلغی، لکزایی و ملک‌زاده اساتید این دوره هستند.



بگویم مرگ بر توسعه و زنده‌یاد توسعه‌نیافتگی و فقر و جهل و فساد. من از رای و نظری که درباره تجدد (مدرنیته) و توسعه داشته‌ام، عدول نکرده‌ام.» داوری درمورد اتهام سپر انداختن در مقابل غرب نیز معتقد است که هرگز داعیه مواجهه با غرب نداشته که حالا بخواهد سپر بیندازد و اصلاً سلاحی و سپری در دستش توجّه و فهم دقیق صحبت‌هایش باعث شود تا دیگر تامل در باب پدید آمدن غرب و وصف بسیار کلی وضع کنونی جهان در حد بضاعت بوده است. او در پایان اضافه می‌کند: «در هر صورت من درخصوص آمریکا حرفی نکرده‌ام که حاکی از سپر انداختن در برابر آن باشد اما اگر حرف‌های چهل، پنجاه سال پیش درباره غرب و مدرنیته را تکرار نمی‌کنم از آن‌روست که آن حرف‌ها سیاسی نبود که آنها را به صورت شعار تکرار کنم. اکنون هم از آنها رو نگردانده‌ام و تازه به فرض اینکه نظرم درباره تجدد و غرب متجدد تغییر می‌کرد، این تغییر سپر انداختن در برابر آمریکا معنی نمی‌داد ولی چه کنم که بسیاری از خوانندگان سخن مرا سیاسی تلقی کردند و چون آن سخن رنگ و بو و لحن سیاسی هم داشت تلقی آنان را بی‌وجه نمی‌دانم. در مقابل کسانی هم که هرگز آن نوشته‌ها را نخوانده‌اند، مرا آمریکاستیز خوانده‌اند.»

داوری ناتوانی فکری و روحی و تشخیص ندادن لازم از غیرلازم و مهم از غیرمهم و امروزی از دیرپوزی و آسان از مشکل و سودمند از مضر و حتی زیبا از زشت است. او مجدداً تأکید می‌کند از رای و نظری که درباره تجدد و توسعه داشته است، عدول نکرده و شاید توجّه و فهم دقیق صحبت‌هایش باعث شود تا دیگر ملامت نشود که چرا هم مدرنیته را نقد می‌کند هم از درد توسعه‌نیافتگی شکایت دارد: «این توسعه‌نیافتگی است که کار نفت و مدیریت ما را مشکل کرده است یا درست بگویم مشکل نفت و مشکل مدیریت ازجمله مظاهر توسعه‌نیافتگی است.

اگر به این معنی توجه شود شاید من هم دیگر ملامت نشوم که چرا هم مدرنیته را نقد می‌کنم و هم از درد توسعه‌نیافتگی شکایت دارم. من ماندن در وضع توسعه‌نیافتگی را عین وابستگی به قدرت‌های غالب جهانی می‌دانم. هیچ کشور توسعه‌نیافته‌ای نمی‌تواند مستقل باشد. حرف من این است که باید از توسعه‌نیافتگی خارج شد. توسعه‌نیافتگی عین ناتوانی و ندانم کاری و ناهماهنگی و آشوب و فساد در کارهاست و کیست که نمی‌خواهد کشور از چنین وضعی خارج شود. آیا توقع این است که

نسبت روشنفکری دینی با مدرنیته

دینداری بقچه‌ای

جریان حوزه اندیشه به رمز سنت‌گرایی نوین و سپس رسیدن به ابطال نص‌گرایی: تحولات اسلامی این واقعه در میان فرقه «معتزله» آغاز شد؛ فرقه‌ای که ناخواسته حتی بدون دانستن فهم روشنفکری دینی مدرن، در عصر غیرمدرن توانست نخستین گام‌های تصور پوزیتیویته از دین را شرح دهد. این فرقه کلامی اگرچه برخی تعاریف خود را



مسلمانانی شده است. یعنی آنکه هر یک به شیوه‌ای با رسیدن از «فلسفه» به متمسکی چون «تصوف» سعی بر آن کردند دین را از صحنه اجتماعی خارج کرده و در ابعاد بسیار محقر و «درون‌پشمینه‌ای» هدایت کنند. در نمونه مصری آن می‌توان به رسیدن خط ابوزید به نقطه «ابن عربی» اشاره و در وضعیت داخلی آن پروژه «مدرسه مولانا» به دست «عبدالکریم سروش» را بیان کرد. هر دو از بحث کلام به تصوف رسیدند و در این راه از مساله وحی بودن قرآن گذشتند. انکار قدم‌طبعیت درخصوص ذات آسمانی قرآن به شکل‌های مختلفی چون روای رسولانه، قرائت نبوی، تجربه دینی، کشف و شهود و... خاستگاهی در صوفیسم و مباحث درون‌گرایانه‌ای دارد که عملاً مخالف با اندیشه‌های هم سنی‌گرایانه و هم شیعه‌گرایانه است. رجوع و سفارش منشرع اصلی در اسلام با قرآن‌گرایی و نص‌گرایی درخصوص کلام خداوند بسیار مشخص است. در این نقطه می‌توان گفت که روشنفکری دینی به‌خصوص وجه اسلامی آن به‌شدت فلج است. روشنفکر دینی مسلمان، مدعی ایمان به اصولی است که در مکتب اسلام موجود است، اما وی از اصول عبور می‌کند تا بتواند دین را برای قشر عمدتاً حداقلی‌تری تساهل بخشد، حال آنکه او هیچ گزاره‌ای درخصوص تکلیفی بودن یا تالیفی بودن آموزه‌های خود ندارد.

مهم‌ترین مساله‌ای که در نقطه سوم (پس از بحث سنت‌گرایی نوین و ابطال نص‌گرایی) به آن می‌رسیم، حضور روشنفکر در «پاراادیم‌های پست‌مدرن» است؛ پست‌مدرنی که بر پایه انتقاد از ساختارها تبیین شده، دست‌های روشنفکر دینی را برای نقد بازتر می‌گذارد، اما مساله اصلی نقد نیست بلکه اترناتیوی برای شکاف ایجادشده پس از نقد است، به این نقطه که برسیم خواهیم دید روشنفکر دینی درمی‌ماند (!) اینجا همان نقطه پایان سفر است، وضعیتی که در آن التقاط شکل گرفته با بدل کردن برخی کتب نسبت به نص صریح دین در ادیان ابراهیمی (کتب انبیا) و برخی مشاهیر نسبت به مبشران نخست دین (انبیا و اوصیاء) گویی مذهب و مسلکی جدید شکل می‌گیرد. اتخاذ لقب «فرقه سروشیه» آن هم از طرف یار غار سابق عبدالکریم سروش در حلقه روشنفکری دینی «کیان» (دهه هفتاد) نمونه کوچک و البته تامل‌برانگیزی از صحت تمامی پیش‌فرض‌ها درخصوص نسبت روشنفکری دینی با مدرنیته تلقی می‌شود.



حامد سرلکی
روزنامه‌نگار

«روشنفکری دینی» برخلاف آنچه منتقدان آن می‌پندارند، فرزند نامشروعی نیست. برخلاف تصورات رایج، این نخله از روشنفکری [اگر معتقد به تکرر در معانی روشنفکری باشیم] خاستگاه شخصی دارد؛ یعنی بی‌بنیان دانستن این نوع عبور از فکر کهنه و بدل شدن به بینش نواداری ابداع و شاخصه‌هایی است. اما به عقیده نگارنده یادداشت، روشنفکری دینی فرزند مشروع اما افلیجی است که به دلایل ناسازگاری‌هایی که ذکر خواهد شد، در بطن شکل‌گیری دچار نوعی پلی‌مورفیسم و اعوجاج شده است. پای مفلوج این فرزند را باید در ابعاد به‌شدت ژرف بررسی کرد تا بتوان بر این مدعا چند گزاره استدلالی را همراه با چاشنی تاریخ بیان کرد.

روشنفکری دینی پس از گذار انقلابیون فرانسوی به عصر روشنگری و تزریق روحیه نقادی در عصر مدرنیته به دنیا آمد، شاید هیچ کس فکر نمی‌کرد که معنای واحد روشنفکری به‌مثابه آکادمیک با اروپایی پس‌رسانسانی، امروز و در جهان و به‌خصوص در کشورهای اسلامی ابعادی متکثرانه به خود بگیرد و شاخه‌ای از مهم‌ترین نوع روشنفکری یا گذار از کهنگی به تازگی بدون در نظر داشتن فرضیه احیای حقیقت اندیشه یا «بازتعریفی» به‌وجود آید. پس با این حساب می‌توان چند خاستگاه کاملاً مشروع تاریخی را برای روشنفکری دینی پذیرفت. نخست آنکه اقتضائات زمانی در دوران «جنبش پروتستان‌تیس» در اروپا و افول قدرت پاپ‌ها و همچنین فراگیر شدن فرهنگ نقادی و در مواردی شورش‌های میدانی علیه برخی فتوای‌های اروپایی اولین خاستگاه روشنفکری آن هم از نوع دینی خود بود. اشخاص مختلفی با فرضیه تساهل در دین یا التقاط مفاهیم اومانیهستی در فهم انسان از ماورا و اولویت دادن فلسفه علم به الهیات را خاستگاه‌های دیگری برای روشنفکری نوپای دینی می‌دانند که البته کم‌بیراه نیست. البته تمامی فلاسفه و نظریه‌پردازان اروپایی به‌طور اختصاصی سخنی از روشنفکری اختصاصی دینی به میان نیاوردند، برای آنها روشنفکری ابواب مختلف و البته بکپارچهای داشت که اصلاح نظام کلیساهای یکی از آن ابواب فکری روشنفکری پس از قرن هفدهم میلادی بود. با ریشه دواندن روزافزون